



## مصاحبه با حضرت آیت الله حاج سیدعلی آقا

مقدمه:

یکی از مهم‌ترین رسالت «مجله حوزه» داشتن آگاهی بخشی از مسائل روز جامعه حوزوی، بهره‌مندی از گنجینه‌های معرفتی، معنوی و مکتوبی بزرگان، اندیشوران و صاحب نظران و تأثیرگذاران حوزوی است، که بعضی در قالب گفت و گو در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

در این شماره نیز برای پربارکردن محتوای «مجله حوزه» و حفظ تجربیات گذشتگان تلاش شده از محضر و مکانت علمی، اخلاقی و نگره‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی «حضرت آیت الله مؤسس»،

از زبان نزدیکان آن بزرگ مرد علم و اجتهاد، مفید فایده شویم، که در این جا از گفت و گویی که حاج سید علی محقق داماد یعنی آیت الله یا نوه دختری آیت الله مؤسس» انجام شده بود، پیش روی علاقه مندان قرار می دهیم.

● **حوزه:** به نظر حضرت عالی چه ویژگی های برجسته ای در مرحوم والد شما بوده که حاج شیخ عبدالکریم را جذب کرده و سبب گردید که ایشان را به دامادی خود برگزیند. استاد: آقای اراکی پیش از مرجعیت شان که چندان رفت و آمدی به منزل ایشان نبود و دید و بازدیدی نداشت و پس از مرجعیت شان در همین دو - سه سال، هرگاه خدمت شان می رسیدیم، من با اخوی، این مطلب را به مناسبت هایی تکرار می کرد و می گفت:

«مرحوم کاشف الغطاء بزرگ، دخترش را به مرحوم آشیخ محمدتقی اصفهانی، صاحب هدایت المسترشدين، داد. کاشف الغطاء، مرجع بزرگ، مشهور و سرشناس بود. در مقابل آقای اصفهانی فرد گمنامی بود. آقای کاشف الغطاء، از آن روی دخترش را به عقد آقای اصفهانی درآورد که تیره علمی اش از این طریق باقی بماند.

مرحوم آقای حاج شیخ هم که دخترش را به عقد مرحوم والد شما درآورد، همین نیت را داشت و می گفت:

«آثار علمی من از ایشان باقی می ماند.»  
آقای اراکی برای این که تعریفی و تعارفی

از ما کرده باشد، این را نقل می کرد. این که انتخاب والد ما از سوی حاج شیخ بر چه اساس بوده، من فکر می کنم بیش تر بر این اساس بوده که در ایشان آینده روشنی از نظر علمی می دیده است. وگرنه ایشان یک طلبه عادی بوده، نه کسی را داشته و نه مالی از دنیا و نه وابستگی به پدری، مادری و برادری که به نحوی شناسایی داشته باشد. خودش بوده و درس و بحث. گویا حاج شیخ، از اشکال هایی که مرحوم والد ما مطرح می کرده، پی به فهم خوب و دقت های ایشان می برد. خود مرحوم والد هم نقل می کرد: «در مواردی که در سال آخر تدریس بر دُر پاورقی زده اند، جاهایی است که نظر ایشان به خاطر اشکال های ما عوض شده است.»

● **حوزه:** با تلاش های حاج شیخ عبدالکریم حائری و یاری علمای بزرگ و بنام آن روز، حوزه علمیه قم، بنیان گذاشته شد، حضرت عالی نقش مرحوم والد، حضرت آیت الله سید محمد محقق داماد را در این بنای ستبرگ و در یاری رساندن به مؤسس حوزه چگونه ارزیابی می کنید. ● **استاد:** نقش ایشان را در کنار آقای حائری، در بنیان گذاری حوزه، نمی دانم. شاید نقشی نداشته است؛ زیرا ایشان، یک سال پس از تأسیس حوزه قم، وارد قم می شود و بعد، مدتی هم در حد یک طلبه عادی بوده است. نسبت ایشان با حاج شیخ، در همان سال های آخر عمر

آقای بروجردی، از هم گسیختگی‌ها و بی‌نظمی‌هایی دیده می‌شد که بزرگان و مدرسان بزرگ حوزه احساس خطر می‌کردند.

● **حوزه:** نوآوری‌های مرحوم والد در فقه و اصول، به نظر حضرت‌عالی چه بوده و این نوآوری‌ها در رشد و بالندگی فقه و اصول چه اثرهایی داشته است.

● **استاد:** به این پرسش آقایانی که در درس ایشان بیش‌تر بوده و انس حوزوی و علمی بیش‌تر و طولانی‌تری داشته‌اند، می‌توانند پاسخ دهند. پس از چاپ تقریرات اصولی مرحوم والد، به قلم آقا سید جلال طاهری، آقای شبیری می‌فرمود: «دلم می‌خواهد این تقریرات درسی مرحوم والد شما را که آقای طاهری نوشته، بخوانم. تا موارد خاصی را که ایشان مدنظرشان بود

و دیدگاه‌های خاصی داشت و شاید آقای طاهری، خوب بیان نکرده باشد، به صورت حاشیه‌ای بنویسم و نظریات خاص ایشان را بیاورم».

از باب مثال، در بحث قبیح عقاب بلا بیان، نظرشان این بود که این قاعده درست نیست و در برائت به این

قاعده تکیه نمی‌کرد، یا در بحث علم اجمالی، بر این نظر بود: از نظر قواعد اشکالی ندارد که اصول در آن جاری شود و متعارض هم نشود. که بخش اول آن،

حاج شیخ بوده است؛ از این روی نمی‌شود گفت در تأسیس حوزه نقشی داشته است. اما از نظر ادامه و زنده نگه داشتن حوزه و رونق بخشیدن به حیات علمی و معنوی آن، بله، نقش داشته است. حوزه پس از فوت آقای حاج شیخ و پس از علمای ثلاث، تا آمدن آقای بروجردی، با تلاش علمی و سلوک معنوی کسانی مانند مرحوم والد، به حیات علمی و معنوی خود ادامه داد، ایشان در این برهه حساس نقش روشنی دارد. این را از درس‌هایی که ارائه داده، شاگردانی که پروریده و به کمال رسانده، به خوبی می‌شود دریافت. ایشان از وسایط میراث علمی حوزه به شمار می‌آید. اصول فعلی حوزه، در حقیقت، به وسیله ایشان از گذشتگان به حال منتقل می‌شود.

چند نفر از علما بودند که پیش از آمدن آقای بروجردی، جلسه‌های بسیاری داشتند که نگذارند، کیان علمی و معنوی حوزه آسیب ببیند. من، خیلی کم سن و سال بودم و جلسات آنان را می‌دیدم. پیش از آمدن آقای بروجردی، حوزه

دچار گرفتاری شد که تاریخ وسیعی دارد، باید تحلیل شود. در زمان حاج شیخ، حوزه منضبط و کارها سامان یافته بود؛ ولی پس از ایشان و آیات ثلاث، تا آمدن

حوزه پس از فوت آقای حاج شیخ و پس از علمای ثلاث، تا آمدن آقای بروجردی، با تلاش علمی و سلوک معنوی کسانی مانند مرحوم والد، به حیات علمی و معنوی خود ادامه داد، ایشان در این برهه حساس نقش روشنی دارد.

یک مباحثه باشد، این بحث را نمی‌شود حفظی برداشت کرد.

بعدها معلوم شد که این گمان من درست بوده است، زیرا آقا سید جلال، وقتی می‌خواستند نوشته‌هایش را چاپ کند، سراغ آن‌ها را می‌گیرد، می‌بیند بخشی از آن‌ها نیست. یادش می‌آید که به حاج آقا موسی صدر داده که مطالعه کند و ایشان با خودش به نجف برده و وقتی هم که خواسته به لبنان برود، آن‌ها را پیش آقا سید محمدباقر صدر گذاشته که بعدها گویا در هجوم بعثی‌ها به منزل ایشان، از بین رفته است؛ از این روی، آقا سید جلال، ناچار شد از روی پاره‌ای از نسخه‌هایی که از روی نسخه اصلی نوشته شده بود، استفاده کند. این موارد فکری، خواه ناخواه هست. این مطالب را آقایانی می‌دانند که با افکار و اندیشه‌ها و دیدگاه‌های ویژه مرحوم والد، آشنایی دارند.

● **حوزه:** آیا پیوند مرحوم والد، با بیت مرجعیت، دگرگونی در زندگی ایشان پدید آورد و یا خیر، این پیوند و انتساب، چیزی را تغییر نداد و مرحوم والد، مانند پیش از پیوند و انتساب، مشغول طلبگی و درس و بحث خود بود.

● **استاد:** شاید بعضی گمان کنند که این گونه پیوندها و انتساب‌ها، دگرگونی‌هایی را در زندگی افراد سبب می‌گردد. این هست، ولی کلیت ندارد. دست کم، فکر می‌کنم در

بیش تر به نام شهید سید محمدباقر صدر مشهور شد. همین چیزی که بین طلبه‌ها به نام مبنای حق الطاعه و امثال آن معروف است. اصل مبنی گویا از ایشان باشد.

حال چطور شده که شهید صدر از ایشان گرفته، قضیه شاید از این قرار باشد: نوشته‌های آقا سید جلال طاهری، پیش حاج آقا موسی صدر بوده است. ایشان وقتی که به نجف رفته است، با شهید سید محمدباقر صدر مباحثه داشته و در این مباحثه دیدگاه‌های ویژه والد ما به ایشان رسیده است. آقای سید محمدباقر صدر، در اوائل انقلاب، در عتبات، به اخوی، آقا سید مصطفی محقق داماد، گفته بود: «من اگر درس والد شما را درک نکردم، ولی شاگرد مع الواسطه ایشان هستم. چون، حاج آقا موسی، مطالب ایشان را داشت و ما با هم مباحثه می‌کردیم و از این طریق، با نظریات والد شما آشنا شدم».

بعدها من در همین کتاب (درس فی علم الاصول)، الحلقة الثالثة، شهید صدر، در باب (دلالة النهی علی الفساد) دیدم، به طور دقیق، اولاً، ثانیاً، ثالثاً و رابعاً، برابر تقریر درسی مرحوم والد است که آقا سید جلال، نوشته است. حالا گاهی عبارات عوض شده، ولی مطلب همان است. با خودم فکر کردم که آن چه را شهید صدر در الحلقة الثالثة در باب بحث دلالة النهی علی الفساد آورده، نمی‌تواند بازتاب

زندگی والدما، جایی نداشت. ایشان پیش از انتساب به حاج شیخ و پس از آن، همان رویه معمول طلبگی خود را داشت. هیچ‌گونه تغییری در زندگی‌اش نداد. خود ایشان بارها می‌گفت: «من یک قران و یا یک شاهی، اضافه‌تر از طلبه‌های دیگر از مرحوم حاج شیخ، دریافت نکردم».

ایشان در حین تحصیل، تبلیغ هم می‌رفت. در حومه آشتیان، روستایی بود به نام گَرکان، مثل دیگر طلبه‌ها، در ایام محرم و صفر و تابستان، برای تبلیغ به آن‌جا سفر می‌کرد. انتخاب این‌جا، از آن روی بود که برای منبر موقوفه‌ای داشت. از آن‌جا که دوست نداشت از مردم برای منبرهایی که می‌رود پول جمع کنند، دید این موقوفه کمک خوبی برای زندگی‌اش هست، سفرهای تبلیغی‌اش را به همین روستا اختصاص داد. افزون بر این، تعدادی از مردم آن ناحیه، وجوهات خود را به ایشان می‌پرداختند. روی هم رفته زندگی‌اش از همان‌جا می‌گذشت.

ناگفته نماند که پیوند مرحوم والد با بیت حاج شیخ، در دو سال آخر عمر حاج شیخ بود. پس روشن است که این مدت کوتاه، برای کسی که به شدت از وابستگی و استفاده‌های مالی از افراد پرهیز داشت

و حتی دوست نداشت از مردم برای منبر و تبلیغ وجه دریافت کند، نمی‌توانست کارساز باشد. بنده با شناختی که از روحیه و طبع مرحوم والد دارم، می‌توانم از روی یقین بگویم که اگر مدت طولانی تر هم بود، یعنی حاج شیخ عبدالکریم پس از پیوند مرحوم والد با بیت ایشان سال‌ها عمر می‌کرد

و آن موقعیت را هم داشت، باز هم مرحوم والد ما از کسانی نبود که از این انتساب، در زندگی خود تغییری پدید آورد. **حوزه:** مرحوم والد شما، بی‌گمان در ادامه حرکت بزرگ و بنیادین حاج شیخ عبدالکریم و دگرگونی ژرفی که آن مرد بزرگ آفرید و بنیان نوی که در ایران بنیان گذارد، نقش داشته، هم در بُعد علمی و هم در بُعد معنوی و مهم در جلوگیری از هرج و مرج و از دست رفتن دستاوردهای حاج شیخ و یاران پر تلاش، مخلص و مؤمن او. حال اگر ممکن است از تلاش ایشان در آوردن آقای بروجردی به قم، بگویید.

● **استاد:** همان گونه که عرض کردم و می‌دانید، مرحوم والد ما، در ادامه حرکت حاج شیخ نقش داشته و مهم‌ترین دغدغه‌اش، مانند دیگر علمای بزرگ حوزه، پس از آیات ثلاث، جلوگیری از فروپاشی

حوزه و هرج و مرج و تباه شدن دستاوردهای بزرگ بنیان‌گذار حوزه بوده است.

امام خمینی، آقای گلپایگانی، حاج آقا روح‌الله کمالوند، والد ما، حاج شیخ مرتضی حائری و بعضی دیگر، روی علاقه به حفظ حوزه و قدرت آن، بر آن شدند که آقای بروجردی را از بروجرد به قم بیاورند، تا در حوزه گسترده‌تری به خدمت‌ها و تلاش‌های دینی و کارهای علمی خود ادامه بدهد و به

تربیت طلاب بپردازد و حوزه قم را از پراکندگی نجات دهد. افراد زیادی چنین فکری داشتند و آقای بروجردی را در آن برهه بهترین کسی می‌دانستند که می‌توان حوزه‌ای که حاج شیخ عبدالکریم حائری بنیان‌گذارده حفظ کند و به آن رشد علمی بدهد. اما سردسته این افراد و این گروه، همان کسانی بودند که برشمردم.

● **حوزه:** گویا شماری از

علماء، اشکال‌هایی به رویه و رفتار بعضی از آیات ثلاث داشته و رفتار آنان را نمی‌پسندیده‌اند. آیا مرحوم والد شما هم جزو این افراد بوده و به رفتار بعضی آیات ثلاث انتقاد داشته و از آنان خرده می‌گرفته است، یا خیر.

● **استاد:** مرحوم والد ما، در حد خودشان، با آیات ثلاث ارتباط داشت؛ ولی بی‌اشکال هم به رفتار بعضی نبود. با این حال، در

برخوردها، تندروی نمی‌کرد. تعبیر خودشان این بود که: افراط نمی‌کردم. در دعوت از آقای بروجردی هم معتدل بود. از خودشان شنیدم که می‌گفت: «در کارها افراط نمی‌کردم. به افراط علاقه نداشتم. در برخورد با بعضی از آیات ثلاث حالت معتدل داشتم و در دعوت از آقای بروجردی هم، همین روش را داشتم. وقتی آقای بروجردی بنا شد به قم بیاید، بعضی به استقبال ایشان، تا تهران رفتند و

بعضی تا وسط راه؛ ولی من تا دم دروازه به استقبال ایشان رفتم.»

● **حوزه:** ایران در زمان ورود حضرت آیت‌الله حائری، به اراک و سپس به قم، چه وضعی داشت و مردم در چه فضایی زندگی می‌کردند و دین در زندگی شخصی، اجتماعی و سیاسی آنان از چه جایگاهی برخوردار بود و با تلاش‌های گسترده ایشان، در بعد علمی، فرهنگی و معنوی چه

دگرگونی‌هایی در این امور پدید آمد.

● **استاد:** وقتی به تاریخ ایران نگاه می‌کنیم و زوایای آن را به بوته بررسی می‌نهییم، می‌بینیم، در دوران پانزده ساله‌ای که حاج شیخ در قم بوده و حوزه قم را بنیان‌گذارده و به وضع حوزه سر و سامان داده، ایران با رویدادهای مهمی روبه‌رو بوده است، رویدادهایی که ایران را از مرحله‌ای به

امام خمینی، آقای گلپایگانی، حاج آقا روح‌الله کمالوند، والد ما، حاج شیخ مرتضی حائری و بعضی دیگر، روی علاقه به حفظ حوزه و قدرت آن، بر آن شدند که آقای بروجردی را از بروجرد به قم بیاورند، تا در حوزه گسترده‌تری به خدمت‌ها و تلاش‌های دینی و کارهای علمی خود ادامه بدهد و به تربیت طلاب بپردازد و حوزه قم را از پراکندگی نجات دهد.

در قم، در اعتراض به نظام وظیفه، حاج شیخ از آنان پذیرایی می‌کرد، در جلسه‌های آنان شرکت می‌جست؛ ولی به طور مستقیم وارد صحنه نمی‌شد.

یا در قضیه تبعید علمای نجف به ایران و آمدن آقایان: سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی به قم، که مصادف شد با ادعای جمهوریت رضاخان، با این که این آقایان دربارهٔ وارد شدن به قضایای ایران برنامه‌ای نداشتند و برنامه آنان درباره عراق بود و آن چه در آن جا می‌گذشت، ولی چون در ایران بودند و مرجعیت، داشتند، به مسأله جمهوریت نیز کشانده شدند و با این بحران، خواه‌ناخواه، روبه‌رو شدند، در موضع‌گیری‌ها و گفت‌وگوی با پهلوی، هر سه عالم بزرگ شیعه: آقا سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی از نجف و آقای حاج شیخ از ایران، با هم همراه شدند و با پهلوی به مذاکره پرداختند و دیدگاه‌های خود را اعلام کردند: «رژیم عوض نشود؛ ولی هماهنگ با قانون اساسی باشد. شاه، نقش هماهنگ کننده داشته باشد و در حد اختیاراتی که قانون به او داده، در امور دخالت کند. امور در دست هیأت دولت باشد».

این، نه‌تنها خواسته این جمع، که خواسته تمامی علما، در دوران مشروطیت و سی - چهل پس از آن بوده است. خواست علمای دین، این بود که شاه نقش نظارتی داشته باشد و روی این نکته و خواست، تأکید داشتند.

مرحله‌های دیگر، با شتاب بسیار سوق می‌داده و زندگی مردم را دستخوش دگرگونی‌های شدید قرار می‌داده است. در چنین دورانی، حوزه علمیه قم بنیان گذاشته شد. در زمانی که پهلوی، تلاش می‌کرد، آداب و رسوم، آیین و باورهای مردم را عوض کند علما و مردم در برابر این هجوم، که به پشتیبانی و کمک دولت‌های استعمارگر، روز به روز شدت می‌یافت، مقاومت می‌کردند.

در چنین برهه‌ای، هماهنگ تطورات اجتماعی، یا هدف‌های سیاسی استعمارگران، قانون‌هایی به گونه مستقیم و غیرمستقیم القا می‌شد، که پاره‌ای از آن‌ها، غیر شرعی بود و برای جامعه اسلامی ایران، مشکل‌ساز. حاج شیخ عبدالکریم در برابر این جریان واکنش نشان می‌داد، برخورد می‌کرد، از برخوردهای تند، خودداری می‌ورزید.

شاید ایشان، برخوردهای تند را بی‌اثر می‌دانست. افزون بر این، هر گونه برخورد تند را برای حوزه نوپا خطرناک می‌دید. شاید امید داشت، حوزه قوی شود و منبع اثر گردد و با حوزه علمیه قوی و اثرگذار، در برابر کارهای خلاف حکومت گران بایستد. در همان زمان، شماری از علمای شهرستان‌ها، برخوردهای تندتری با دستگاه داشتند و به قم می‌آمدند، تا با همکاری ایشان کارها را به پیش ببرند. ایشان تا جایی همکاری می‌کرد که کار و حرکت خود را اثرگذار می‌دید.

در جریان حرکت آقا نجفی اصفهانی و علمای اصفهان و شهرهای دیگر و اجتماع بزرگ آنان

علماء، در برابر کارهای دولت، احساس وظیفه می‌کردند. در مسائلی که برای ایران و جامعه اسلامی مهم بود، موضع‌گیری می‌کردند. حاج شیخ عبدالکریم در یک سطح و آقایان دیگر در یک سطح.

در پاره‌ای از کارها و امور، با این که جنبه مذهبی نداشت و جنبه سیاسی

آن چندان روشن نبود؛ ولی همین قدر که به دستور حکومت پهلوی انجام می‌شد، علما و مردم، در برابر آن موضع می‌گرفتند و مخالفت می‌کردند. یکی از این جریان‌ها، جریان اتحاد لباس بود. در آن زمان، لباس مردم مختلف بود. لباس عرب‌ها، دشداشه و لباس بلند بود. در بلوچستان، به گونه‌ای دیگر، لباس بلوچی بود. در بیش‌تر نقاط ایران، لباس‌ها به صورت قبا بود. کمی کوتاه‌تر از لباس روحانیون، سه چاک داشت، در پهلوی و پشت. پهلوی آمد و نمونه کت و شلوار را ارائه کرد که باید مردم همه، کت و شلوار بپوشند و کلاه لبه‌دار بر سر بگذارند. اکنون برای من این شبهه وجود دارد که این کار آیا سیاسی بود، یا نه به اقتضای زمان بستگی داشت؛ از این روی، من فکر می‌کنم، حاج شیخ، از کنار آن گذشت و به مردم سفارش کرد برای این مسئله، با دولتیان درگیر نشوند.

در پاره‌ای از کارها و امور، باین که جنبه مذهبی نداشت و جنبه سیاسی آن چندان روشن نبود؛ ولی همین قدر که به دستور حکومت پهلوی انجام می‌شد، علما و مردم، در برابر آن موضع می‌گرفتند و مخالفت می‌کردند. یکی از این جریان‌ها، جریان اتحاد لباس بود.

ایشان در جمع مردم قم که به اعتراض به این اقدام پهلوی برخاسته بودند، مردم را از وارد شدن در این قضیه برحذر داشت و گفت: «من نمی‌دانم دولت چه کار با لباس مردم دارد. مردم باید آزاد باشند که هر لباسی می‌خواهند، بپوشند. دولت چرا اجبازی می‌کند. حالا،

ما چه اصراری داریم. چرا اجبازی کنیم. اگر لباس ما، قدری کوتاه‌تر باشد، چه می‌شود. ما خودمان را درگیر این گونه مسائل نکنیم».

● **حوزه:** در این که حاج شیخ به این کار بزرگ، بنیادین و مهم یعنی تأسیس حوزه علمیه قم توفیق یافت، چه عواملی دخیل بودند و راه را بر او هموار ساختند.

● **استاد:** شاید هنوز زوایای نقش حاج شیخ عبدالکریم حائری در تربیت طلاب، در رواج علم و معنویت، جلوگیری از نابسامانی‌ها و در مجموع اثرگذاری اخلاقی و علمی آن مرحوم در تأسیس حوزه علمیه قم، چندان شناخته نشده باشد.

البته ناگفته نماند که در تأسیس حوزه علمیه قم، علمای قبلی خیلی مؤثر بوده‌اند و این را مهم‌ترین عامل موفقیت حاج شیخ می‌توان به حساب آورد؛ از جمله علمایی که به نظر من در بنیان‌گذاری حوزه قم، بسیار نقش داشته‌اند و این نقش نباید فراموش



شود، این آقایان هستند:

۱. شیخ ابوالقاسم کبیر قمی

۲. میرزا محمد ارباب

۳. حاج شیخ مهدی حکمی

این آقایان، افزون بر دعوت حاج شیخ به قم برای تأسیس حوزه و به عهده گرفتن امور حوزه، تا آخر، با ایشان کمال همکاری را داشتند. و از هیچ نوع تلاشی برای سامان گرفتن امور، دریغ نورزیدند. چند نفر از اینان، در حد مرجعیت بودند و شماری شان در قم مرجعیت داشتند، ولی ایثارگرانه، به همکاری و کمک حاج شیخ برخاستند و در بنای حوزه شکوه مند قم، سهیم بودند. این از نکته های خاص و مهم تاریخ شیعه است. نکته ای که به نظر من از آن غفلت شده و امروز باید به درستی بررسی شود. این خیلی مهم است که علمایی در حد مرجعیت باشند و یا از

مقام مرجعیت برخوردار، خود را کنار بکشند، تا کارها به دست توانای یک نفر، سامان بگیرد. علمای قم، وقتی حاج شیخ را راضی کردند که بماند و به حوزه قم سر و سامان بدهد و آن را بر شالوده نو بنیان بگذارد، خودشان آمدند زیر پرچم آقای حاج شیخ و کارها را به طور کامل، بدون هیچ دخالتی، در اختیار ایشان گذاشتند. این بود که مرجعیت ایشان در قم و در حوزه تثبیت شود.

این کارها و این گونه ایثارگری ها، شاید در عالم آخوندی و طلبگی، جزو معجزه های تاریخ باشد. روی گونه ایثارگری ها، حرکت ها و کارهای مهم، که دگرگونی های بزرگی را در پی داشته اند، باید خیلی دقت شود.

حاج شیخ ابوالقاسم قمی، مردی بسیار متدین، فقیه و بسیار فاضل بود؛ ولی پس از آمدن حاج شیخ به قم، کارها را به ایشان ارجاع و مردم را راهنمایی و سفارش می کرد که از حاج شیخ تقلید کنند.

مرحوم والد می گفت: «مرحوم حاج شیخ عبدالکریم، مکرر به حاج شیخ ابوالقاسم قمی می گفت: آقای حاج شیخ، ما آمدم قم و مزاحم شما شدیم». حاج شیخ ابوالقاسم در جواب می گفت: «نه آقا، شما که به قم آمدید به ما عظمت دادید و ما به خاطر شما، صاحب عنوان شدیم».

و باز نقل می کرد:

«صبح زود، در بیرونی مرحوم حاج شیخ بودم که دیدم در می زنند. در را که باز کردند، دیدم آقای حاج شیخ ابوالقاسم قمی است. تعجب کردم، یک مرجع، صبح به این زودی آمده منزل حاج شیخ، آیا چه اتفاقی افتاده است؟ حاج شیخ به بیرونی آمد، پرسید حاج شیخ ابوالقاسم، چه شده است؟ حاج شیخ ابوالقاسم گفت: شنیده ام که گفته اید از

علمای قم، وقتی حاج شیخ را راضی کردند که بماند و به حوزه قم سر و سامان بدهد و آن را بر شالوده نو بنیان بگذارد، خودشان آمدند زیر پرچم آقای حاج شیخ و کارها را به طور کامل، بدون هیچ دخالتی، در اختیار ایشان گذاشتند. این برای آن بود که مرجعیت ایشان در قم و در حوزه تثبیت شود. این کارها و این گونه ایثارگری ها، شاید در عالم آخوندی و طلبگی، جزو معجزه های تاریخ باشد.

قم می‌خواهید بروید. من از شنیدن این خبر، تا صبح خوابم نبرد و زود آمدم ببینم قضیه چیست؟ حاج شیخ، یک تبسمی کرد و گفت: قضیه جدی نیست. دیروز، عده‌ای، کمی شلوغ کردند و من به عنوان تهدید گفتم: اگر چنین کنید و از این کارها دست برندارید، قم را ترک می‌گویم. قصد رفتن ندارم».

● **حوزه:** مجموعه فعالیت‌های حاج شیخ که به بنیان‌گذاری حوزه علمیه قم انجامید را برای ما و خوانندگان مجله، شرح دهید و زوایای آن را روشن کنید.

● **استاد:** حاج شیخ، پیش از آمدن به قم، در اراک بود. ایشان دو سفر به اراک داشته است:

سفر نخست: پس از ۱۳۱۶ و فوت آقا سید محمد فشارکی، به دعوت آقا محسن اراکی انجام گرفت. در این سفر، به مدت هفت، یا هشت سال، در اراک می‌ماند و به تربیت طلاب، تدریس، اداره حوزه، کارهای علمی و وعظ و ارشاد مردم می‌پردازد و سپس به نجف

برمی‌گردد. تا زمان فوت آخوند خراسانی، در نجف می‌ماند و آن گاه به کربلا می‌رود. در کربلا، آقا میرزا محمدتقی شیرازی، مرجع عمده بود. حاج شیخ خیلی نزدیک به ایشان به شمار می‌رفت، به گونه‌ای که می‌گویند احتیاط‌های خود را به حاج شیخ ارجاع می‌داد. سفر دوم: حاج شیخ در

کربلا، در سطح مرجعیت مطرح بود و جزو کسانی به شمار می‌آمد که پس از فوت آقا میرزا محمدتقی شیرازی، انتظار بود این مقام را احراز کند. مرکز مرجعیت شیعه هم نجف و کربلا بود. کسی که بنا داشت به مقام مرجعیت برسد و کرسی مرجعیت را در اختیار بگیرد، به طور طبیعی جایش در این دو مرکز بود. با این حال، ایشان سفر دوم خود را به ایران شروع می‌کند؛ یعنی پشت پا می‌زند به همه چیز. از آن جایگاهی که در انتظارش بود، چشم می‌پوشد. از مرکز شیعه، به اراک هجرت می‌کند، با این که اراک (عراق سلطان آباد) در آن زمان، شهر کوچکی بود و هیچ مرکزیتی نداشت و برای کسی که در حد مرجعیت بود و در مرکز شیعه، جایگاه بس والایی داشت و در صدر ردیف کسانی قرار داشت که پس از میرزا، برای عهده‌گیری مقام مرجعیت از آنان نام برده می‌شد، به هیچ وجه مناسب نبود.

همین حالا اگر به کسی که ۲۰٪ احتمال مرجعیت داشته باشد، بگویی برود شهرستان، قبول نمی‌کند. ولی برای ایشان، دست کم، ۸۰٪ احتمال مرجعیت بود. با این حال، مرکز شیعه را به مقصد یک شهر کوچک ترک می‌گوید. آقا میرزا محمدتقی شیرازی، برای ایشان نامه می‌نویسد: که چرا به ایران برگشتید؟ این جا به وجود شما نیاز است.

مرحوم والد می‌گفت: «مرحوم حاج شیخ عبدالکریم، مکرر به حاج شیخ ابوالقاسم قمی می‌گفت: آقای حاج شیخ، ما آمدیم قم و مزاحم شما شدیم». حاج شیخ ابوالقاسم در جواب می‌گفت: «نه آقا، شما که به قم آمدید به ما عظمت دادید و ما به خاطر شما، صاحب عنوان شدیم».

نشد، در جای دیگر. پس از فوت مرحوم آخوند خراسانی و دعوتی که از ایشان می‌شود، برای آمدن به ایران و رحل اقامت افکندن در اراک، با توجه به آن‌چه که در نجف و کربلا می‌گذشته و ناخرسندی وی را موجب شده بود، آن‌جا را ترک می‌کند. گویا سفر دوم ایشان، که بعدها به اقامت در قم می‌انجامد، سال ۱۳۳۲ق. بوده

است. پس از هشت سال که در اراک می‌ماند، ۲۲ رجب سال ۱۳۴۰ق. به قصد زیارت حضرت معصومه علیها السلام به سوی قم حرکت می‌کند. ۲۴ رجب به قم می‌رسد. در قم، علما و بزرگان اصرار می‌کنند، که این شهر را برای سکونت برگزیند و حوزه را بنیان بگذارد و برنامه‌های درسی و علمی خود را ادامه بدهد. ایشان وقتی اصرار علما را می‌بیند، بنا را بر استخاره می‌گذارد. استخاره می‌کند و آیه ۹۳ سوره یوسف در جواب استخاره می‌آید: «اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بِصِيرًا وَاْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ».

ایشان در قم می‌ماند و کار را شروع می‌کند و به توسعه حوزه و تربیت فضایی که پرچمدار تبلیغ و ترویج دین و روحانیت باشند، همت می‌گمارد و پس از تلاش بسیار و همکاری و همیاری علما، موفق می‌شود. طلاب و فضایی بسیار خوبی در حوزه قم تربیت کند. هرکدام، عالمی فرزانه و اثرگذار

ایشان در قم می‌ماند و کار را شروع می‌کند و به توسعه حوزه و تربیت فضایی که پرچمدار تبلیغ و ترویج دین و روحانیت باشند، همت می‌گمارد و پس از تلاش بسیار و همکاری و همیاری علما، موفق می‌شود. طلاب و فضایی بسیار خوبی در حوزه قم تربیت کند. هرکدام، عالمی فرزانه و اثرگذار در هر نقطه‌ای که به نشر و تبلیغ دین پرداخته‌اند.

● **استاد:** علت برگشت ایشان به ایران، شاید وضع حوزه نجف و کربلا بود. ایشان از آن‌چه که در حوزه نجف و کربلا می‌گذشت ناراضی بود. این دو مرکز مهم شیعه، متأسفانه دچار اختلاف شده بود و از نظر اخلاقی، گرفتار رقابت‌های شدید. ایشان نمی‌خواست درگیر این گونه مسائل شود؛ از این روی، همه چیز را رها کرد و به اراک آمد. قم هم برای زیارت آمده بود که علمای قم ایشان را رها نکردند و با اصرار راضی‌شان کردند که بماند و حوزه قم را بنیان بگذارد.

● **حوزه:** پس به نظر حضرت عالی، حاج شیخ از قبل برنامه‌ای برای بنیان‌گذاری حوزه نداشته است؟

● **استاد:** درست است. مرحوم حاج شیخ برای هجرت به ایران، برنامه خاصی نداشت، قصدشان خدمت بود، حال در نجف و کربلا

● **حوزه:** چرا ایشان به ایران برگشت و شهر کوچکی چون اراک را برای سکنی، تشکیل حوزه و کارهای علمی برگزید و از مقام مرجعیت که در انتظارش بود، چشم پوشید. آیا فکر نمی‌کنید یک فرصت بسیار مهم را برای خدمت اسلام رها کرد. درست که بعدها زمینه‌های بزرگ‌ترین خدمت به اسلام برای ایشان فراهم آمد؛ ولی هیچ کس این پیش‌بینی را نمی‌کرد.

در هر نقطه‌ای که به نشر و تبلیغ دین پرداخته‌اند. یک وقتی کتاب گنجینه دانشوران، نوشته آقای ریحان را مطالعه می‌کردم، دیدم در بخش شرح حال فضلالی قم، که پانصد و اندی از فضلا و طلاب دوران حاج شیخ را نام می‌برد، همه را می‌شناسم، همه منشأ اثر و خدمتگزار دین و مردم، بدون هیچ ضایعاتی. فشار دستگاه رضاخان سبب گردیده بود، آنان که ضایعات بودند از حوزه

جدا شوند و آنانی که مانده بودند، با همه سختی‌ها و رنج‌ها، دربه‌دری‌ها و ناکامی‌ها، مخلص بودند و قصد قربت و تعبد داشتند و با تمام وجود می‌خواستند، طلبه باشند و خدمتگزار دین. شماری در حد مرجعیت بودند، شماری مدرس و... دیدم چیزی از دست نرفته است و حوزه راندمان و برداشت خوبی داشته است.

● **حوزه:** حضرت عالی در این توفیق بزرگ که بهره حاج شیخ شد چه عوامل دیگری را اثرگذار و نقش‌آفرین می‌دانید؟

● **استاد:** به نظر من ایشان، دیوار بین مرجعیت و طلاب را برداشت. با طلبه‌ها و فضلا از در دوستی وارد شد، چون که:

۱. نشست و برخاست با طلاب: در مدتی که مرجعیت داشت و نامور بود و به طلاب شهریه می‌داد، با طلاب و فضلا، در وقت مخصوص،

بعد از ظهرها و شب‌ها، پس از نماز می‌نشست، تا طلاب، بدون حاجب و واسطه، با خود وی مسائل را مطرح کنند و از مشکلات و گرفتاری‌ها بگویند و یا باب بحث‌های علمی را بگشایند. این رویه مفید و آموزنده، در آن روزگاران سخت و دشوار، نور امیدی برای طلاب بود.

۲. دغدغه رفاه طلاب: ایشان

برای رفاه و تأمین حداقل معیشت آنان، در حد زندگی

طلبگی، اقل سکنی و رفاه، سخت تلاش می‌کرد، از پدر مهربان‌تر. این را خود طلاب و فضلالی آن زمان، می‌گفتند.

۳. مانند طلاب، ساده و بی‌آلایش: ایشان در تمام طول عمر، ساده زندگی می‌کرد. به تمامی اهل خانه سفارش می‌کرد که مبادا زیاده‌روی کنند و از زی طلبگی خارج شوند. نقل می‌کنند: عبا بسیار خوبی، کسی به ایشان هدیه داده بود، دستور داد آن را در بازار بفروشند و با پول آن، چهار - پنج تا عبا معمولی بخرند؛ چنین کردند. یکی از آن عباها را برای خود برداشت و باقی را برای کسانی که نیاز داشتند، فرستاد.

یا نقل می‌کنند: یکی از پسران ایشان، لباسی خریده بود که گویا قیمت آن بالاتر از معمول بوده، ایشان دستور داد که آن را با دو - سه دست لباس ساده‌تر عوض کند. یا هزینه

بسیاری از طلاب، که وضع معیشتی مناسبی نداشتند، در تنگنا بودند. وقتی وضع زندگی حاج شیخ را می‌دیدند، آرامش می‌یافتند و اگر هم کسانی در حوزه، از ثروت و مکنتی برخوردار بودند، خجالت می‌کشیدند که زیاده‌روی کنند و از حد بگذرانند. این رویه متأسفانه بعدها در حوزه، شکسته شد و کار بسیار ارزش‌مند و ارزشی، ارزش خود را از دست داد.

درسخوان نمی‌شوند».

وقتی این سدّ شکسته شد و چشم طلبه به مانند این زندگی افتاد، بالأخره، وقت خودش را صرف کاری می‌کند که درآمد بیش‌تری داشته باشد و طلبه‌ای که باید بیست‌سی سال درس بخواند و با شهریه حوزه بسازد، تا به مدارج عالی برسد، برای دین خدا و مردم مفید افتد، نمی‌تواند با این وضع بسازد. حتی کسانی که می‌خواهند زندگی ساده‌ای داشته باشند، حریف زن و بچه خود نمی‌شوند. بیش‌تر طلبه‌ها حوصله نمی‌کنند که درس خارج را ادامه بدهند. در قم و نجف، طلبه‌های فاضل، کسانی بودند که دست‌کم، سه دوره خارج اصول را بگذرانند. این سه دوره را، گاه، پیش‌یک استاد می‌دیدند. زیرا احساس می‌کردند که درک شان در دور دوم، بسیار بهتر از دور اول و در دور سوم، بهتر از دور دوم است. یکی از روش‌ها و سنت‌های بسیار خوب که در این‌گونه درس‌ها رواج داشت، تقریری بود که شاگردان دور دوم و سوم، برای شاگردان دور اول و یا برای شاگردان دور دوم که مطلب را خوب درنیافته بودند، بازگویی می‌کردند و به این شکل، سطح علمی طلاب بالاتر می‌رفت و نوآوری در فقه و اصول، بیش‌تر می‌شد؛ ولی حالا، طلبه خیلی همت کند، یک دوره اصول می‌رود؛ درحالی‌که می‌باید خدمت آقایان مختلف برسد و روی اختلاف انظار اساتید کار کند. کار اجتهادی، آن‌گونه که بود، پی‌گیری نمی‌شود. باعث تأسف است که کسانی از دست

و خرج منزل ایشان خیلی محدود بوده، خرید گوشت و... به اندازه معین و زیر نظر خود آن مرحوم انجام می‌گرفته است.

بسیاری از طلاب، که وضع معیشتی مناسبی نداشتند، در تنگنا بودند، وقتی وضع زندگی حاج شیخ را می‌دیدند، آرامش می‌یافتند و اگر هم کسانی در حوزه، از ثروت و مکنتی برخوردار بودند، خجالت می‌کشیدند که زیاده‌روی کنند و از حد بگذرانند. این رویه متأسفانه بعدها در حوزه، شکسته شد و کار بسیار ارزش‌مند و ارزشی، ارزش خود را از دست داد. شاید پاره‌ای از آن بدون توجه، طبیعی و طبق روال بود؛ ولی پاره‌ای خیر، می‌توانست این‌گونه نباشد.

خاطره‌ای در این باره دارم، بدون نقل جزئیات و پاره‌ای از ویژگی‌ها، آن را روایت می‌کنم: در سی - چهل سال پیش، یکی از فضیلتی‌ها، از مکه برگشته بود، با مرحوم والد به دیدن ایشان رفتیم. این آقا از راه منبر درآمد خوبی داشت. بی‌گمان گذران زندگی‌اش از راه سهم امام نبود. در آن زمان، خانه‌اش، از خانه‌های لوکس به شمار می‌رفت و اکنون از خانه‌های عادی است. در هنگام بازگشت، در یک خیابان فرعی، که خلوت بود، می‌رفتیم، دیدم مرحوم والد، در فکر است و با تأسف، آه می‌کشد. از ایشان دلیلش را پرسیدم، به من گفت: «علی! این حوزه دیگر حوزه نمی‌شود. حوزه به سمت تشریفات رفته است. من می‌دانم که پول این آقا از کجاست. می‌دانم از سهم امام نیست؛ ولی طلبه‌ها دیگر

می‌روند و برای زندگی بهتر، حوزه را ترک می‌گویند و جذب کارهای جنبی می‌شوند و آنانی که از درک پایین تری برخوردارند، در حوزه باقی می‌مانند و چون درک‌شان پایین است مشکل‌ساز می‌شوند، عوامانه حرف می‌زنند. به شهرستان‌ها که می‌روند، با سن بالا، عمامه بزرگ و قیافه علمایی، ناگزیر

وقتی طلبه می‌دید، رئیس حوزه از هرگونه ریاکاری به دور است، به راه و روش او اطمینان پیدا می‌کرد و برای الگوگیری از چنین شخصی به او نزدیک می‌شد و دلبستگی می‌یافت و ماندن در حوزه و تلاش کردن برای کسب فضایل را بر هر کاری ترجیح می‌داد.

می‌کرد: «در محضر امام بودم که سخن از اخلاق مردم به میان آمد. می‌گفت: همه، بالأخره درجه‌ای از هوای نفس را دارند. هرچند افراد معمولی در انجام کارهایشان قصد قربت داشته باشند، باز هم درجه‌ای از هوای نفس در آنان وجود دارد. در این بین، بین اولیای الهی و علما هم فرق است.»

باید اظهار فضلی هم بکنند؛ ولی متأسفانه به خاطر درک ضعیف و فهم کوتاه و استعداد کم، مسائل را وارونه مطرح می‌کنند. ۴. پرهیز از ریاکاری. حاج شیخ ساده و بی‌آلایش، بدون هیچ گونه ریاکاری، به کارهای علمی خود و اداره حوزه و تربیت طلاب می‌پرداخت. شاید یکی از عوامل جدا شدن ایشان از حوزه نجف و کربلا، همین باشد. در قم هم سعی می‌کرد، جریان ریاکاری در رأس حوزه راه نیابد که بعدها بدنه حوزه را آلوده کند. این رفتار را در شاگردان آن دوره هم به خوبی می‌توان دید.

وقتی طلبه می‌دید، رئیس حوزه از هر گونه ریاکاری به دور است، به راه و روش او اطمینان پیدا می‌کرد و برای الگوگیری از چنین شخصی به او نزدیک می‌شد و دلبستگی می‌یافت و ماندن در حوزه و تلاش کردن برای کسب فضایل را بر هر کاری ترجیح می‌داد. یک وقتی آقا شیخ حسن صانعی نقل

سپس افزود: «این در ذهن من بود، تا این که در مجلسی دیگر، سخن از حاج شیخ عبدالکریم به میان آمد. امام گفت: در وجود حاج شیخ اصلاً هوای نفس نبود. من گفتم: چطور؟ درحالی که پیش از این، فرمودید: بالأخره در هر فردی درجه‌ای از هوای نفس وجود دارد؟ فرمود: تو دیگر این را نمی‌فهمی! حتی جواب مرا هم نداد.»

۵. پرهیز از دنیا: حاج شیخ، نه تنها ساده و بی‌آلایش زندگی می‌کرد و هزینه و مخارج زندگی اش بسیار پایین بود، همان غذایی را می‌خورد که همه طلاب می‌خوردند و همان لباسی را می‌پوشید که برای همه طلاب امکان پوشیدن آن نوع لباس بود، بلکه از این که مال مختصری بیندوزد، تا این که فرزندان و اهل خانواده، پس از او مدتی بدون دغدغه و در آسایش باشند، به شدت پرهیز داشت؛ از این روی، وقتی جنازه او را برای تشییع، بیرون می‌بردند، فرزندان و اهل خانه غذای همان روزشان را نداشتند.

امام خمینی، به این قضیه در سخنرانی تاریخی خود، در مدرسه فیضیه، خرداد ماه سال ۱۳۴۲، اشاره کرد و خطاب به رژیم شاه که گفته بود: روحانیت مفتخور است، گفت: «ما مفتخوریم؟ مایی که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم‌مان وقتی که فوت می‌شوند، آقازاده‌های آن [مرحوم] همان شب، چیزی نداشتند. همان شب، شام نداشتند».

حدود یک ساعت پیش از ظهر بود. در همین هنگام دیدم آقای کربلایی شاه، خدمتگزار بیت حاج شیخ، پیش آقای صدر رفت و چیزی به گوش ایشان گفت. یک باره دیدم فریاد آقای صدر بلند شد. با صدای بلند گفت: «ای وای. ای وای» و شروع کرد به گریه کردن. خطاب به علمای حاضر و مردم گفت: ببینید چه می‌گوید. پرسیدند که چه گفته است. گفت: «می‌گوید شما که الان برای تشییع می‌روید، در منزل غذایی برای اهل خانه نیست».

این در حالی است که حاج شیخ در روزهای آخر عمر، آمار دقیق وجوهات را که در دست افراد به امانت گذاشته بوده است اعلام می‌کند و برنامه‌ای می‌ریزد که طلاب، پس از او بی‌شهریه نمانند، تا این‌که اوضاع سر و سامان بگیرد.

● **حوزه:** به نظر حضرت‌عالی، روش و

امام خمینی، به این قضیه در سخنرانی تاریخی خود، در مدرسه فیضیه، خرداد ماه سال ۱۳۴۲، اشاره کرد و خطاب به رژیم شاه که گفته بود: روحانیت مفتخور است، گفت: «ما مفتخوریم؟ مایی که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم‌مان وقتی که فوت می‌شوند، آقازاده‌های آن [مرحوم] همان شب، چیزی نداشتند. همان شب، شام نداشتند».

من این قضیه را از کسی نقل می‌کنم که شاهد جریان بوده و سال ۱۳۸۲ ش. فوت کرد. وی گفت:

«ما، همسایه مرحوم حاج شیخ بودیم. مدت‌ها پس از فوت حاج شیخ هم در آن خانه سکونت داشتیم. در روزهایی که مریضی حاج شیخ، یعنی همان مریضی که به فوت ایشان انجامید، شبی که پدرم قصد داشت ایشان را عیادت کند داشت، من هم که در آن زمان نوجوانی بودم همراه ایشان به عیادت حاج شیخ رفتم. آن شب، حال حاج شیخ نسبتاً خوب بود. پس از مدتی که نشستیم و پدرم جویای احوال ایشان شد، به منزل برگشتیم. سحر اعلام شد که حاج شیخ فوت کرده است. وضع شهر عوض شد. مردم برای تشییع جنازه از هر سوی، به طرف خانه حاج شیخ روان شدند. آقای سید صدرالدین صدر، که مرجع بزرگ پس از حاج شیخ بود، به مردم خوشامد می‌گفت. کم‌کم منزل پر شد و تصمیم داشتند جنازه را برای تشییع حرکت دهند.

سبک استنباط حاج شیخ عبدالکریم در فقه و اصول چگونه بود و چه امتیازهایی بر دیگر سبک‌ها داشت.

● **استاد:** این جانب بحث ایشان را درک نکرده‌ام و در این باره نمی‌توانم نظری بدهم. اما می‌توانم از سبک شاگردان ایشان بگویم که به گمان من، این سبک را از ایشان گرفته بودند. از باب مثال، سبک مرحوم والد، بدین گونه بود که در ابتدا، بدون این که از نظر خود سخنی به میان بیاورد، مسئله‌ای را مطرح می‌کرد. در بیان

مسئله و بازگویی زوایای آن، به هیچ روی، دیدگاه خود را به گونه جازم بیان نمی‌کرد و بحثی روی آن انجام نمی‌داد. در حالی که می‌دانید در سبک بحث‌ها، گاهی می‌گویند در این مسئله دو یا سه قول است والاقوی، هو ذلک، به این دلیل و دلیل‌های دیگر؛ ولی مرحوم والد، گویا به

خاطر همان تأثیرپذیری که در سبک از حاج شیخ داشت، این گونه نبود، بلکه دیدگاه‌ها را مطرح می‌کرد، استدلال‌ها را یک به یک باز می‌گفت و از شاگردان درس نظرسنجی می‌کرد و با یک تائی، به گفت‌وگو می‌پرداخت.

● **حوزه:** این سبک، سبک سامرایی است.

● **استاد:** بله، اساس این سبک از مرحوم

میرزای شیرازی است. سبک ایشان بدین گونه بوده که مسئله را بدون اظهار نظر مطرح می‌کرده و از آقایان شرکت‌کننده نظر می‌خواستند. بین شاگردان و استاد، تبادل نظر می‌شده و گفت‌وگو درمی‌گرفته است. در آخر، استاد به جمع‌بندی می‌پرداخته و نظر خود را ارائه می‌داده است. آن گاه، درباره نظر ایشان گفت‌وگو می‌شده است. این را می‌گویند سبک سامرائی. شاید آقایان از این سبک، اثر پذیرفته باشند. البته اکنون، اساتید

حوزه عقیده دارند: طلبه‌ای که می‌خواهد به درجه اجتهاد برسد، می‌باید پیش مطالعه داشته باشد، با یکی از همدرس‌های خود به مباحثه پردازد، آن گاه سر درس حاضر شود، تا موضوعی را که استاد طرح می‌کند، بهتر دریابد و بتواند درباره موضوعی که استاد

● اکنون، اساتید حوزه عقیده دارند: طلبه‌ای که می‌خواهد به درجه اجتهاد برسد، می‌باید پیش مطالعه داشته باشد، با یکی از همدرس‌های خود به مباحثه پردازد، آن گاه سر درس حاضر شود، تا موضوعی را که استاد طرح می‌کند، بهتر دریابد.

سخن می‌گوید نظر بدهد، حرفی بزند؛ از این روی از قدیم، هیچ گاه نمی‌گفتند: درس خارج؛ بلکه می‌گفتند: بحث خارج. در درس سطح، استاد درس را می‌گوید و می‌رود؛ ولی در بحث خارج، بنابر مباحثه است. پس از طرح بحث از سوی استاد، دو - سه نفر از شرکت‌کنندگان، با یکی از شاگردان قدیم‌تر می‌نشینند و به بحث می‌پردازند.



محمد فشارکی آشنا شده، ممکن است اما ناگفته نماند که حاج شیخ غیر از شاگردی، گرچه به مدت کوتاه، انس خاصی هم با میرزای شیرازی داشته است که لابد تاریخچه آن را می‌دانید. یعنی حاج شیخ، پس از آن که در حوزه اردکان و یزد، مقدمات را فراگرفت، به سوی عراق حرکت کرد. در مرحله نخست، در کربلا رحل اقامت افکند و بر فاضل اردکانی وارد شد.

در آن زمان‌های گذشته و دوران قدیم تر، در حوزه‌ها رسم بود هر طلبه‌ای که از شهرستان و حوزه‌های کوچک وارد حوزه‌های بزرگ، مانند نجف، کربلا، سامرا، قم و... می‌شد، از پیش هماهنگی صورت می‌گرفت که سرپرستی و نظارت بر درس و بحث او را فلان آقای سرشناس، پرسابقه و اهل فضل به عهده بگیرد. اگر از همان شهرستانی بود که طلبه از آن جا آمده بود، چه بهتر و گرنه، به آشنای دیگری سپرده می‌شد، تا کارهایش را سر و سامان بدهد و راهنمایش باشد که از چه درس‌هایی استفاده کند و...

این، برنامه بسیار خوبی بود. در قم ما ناظر بودیم و این روش و سنت نیک را می‌دیدیم. طلبه‌های شهرستانی، وقتی به قم وارد می‌شدند، از ابتدا، زیر نظر فضلی آن شهر بودند، هم درس و بحث شان و هم اخلاق و رفتارشان. حاج شیخ، براساس همین سنت و رویه، وقتی وارد حوزه کربلا می‌شود، فاضل اردکانی، که

● **حوزه:** از آن جا که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم از شاگردان میرزای شیرازی و حوزه سامرا است، به احتمال قوی وامدار سبک حوزه سامرا بوده است.

● **استاد:** مرحوم حاج شیخ، مع‌الواسطه شاگرد میرزا بوده است. ایشان در حوزه درسی آقا سید محمد فشارکی به شکوفایی رسیده و کمال یافته است. حاج شیخ در درس میرزا، جزو جوان‌های درس به حساب می‌آمده و به اصطلاح، طبقه اسبق از ایشان، شاگردان عمده میرزا به شمار می‌آمده‌اند. مانند: آخوند خراسانی (البته وی همراه میرزا به سامرا نرفت و در نجف از محضر میرزا استفاده کرد) حاج آقا رضا همدانی، آقا سید محمد فشارکی، میرزا محمدتقی شیرازی، شیخ فضل الله نوری و... در طبقه اینان، فراوان بود و کسانی که از شاگردان اصلی میرزا به شمار می‌آمدند. طبیعی است که در بحث خارج، گاه کسی هست که بیست سال سابقه حضور در بحث را دارد و کسی هم هست که تازه سطح را به پایان رسانده است، هم از استاد بهره می‌برد و هم از شاگردان قدیمی. مرحوم حاج شیخ، جزو جوان‌های درس میرزا به شمار می‌رفته، از کسانی است که سابقه کم‌تری داشته و چه بسا همراه با اساتید سطح خود، در درس میرزا حاضر می‌شده است؛ از این روی نمی‌شود گفت، شاگرد میرزا؛ ولی این که به سبک میرزا از طریق آقا سید

است که از محرمان بیت بود. در اثر این رابطه، طبیعی است که رابطه حاج شیخ با میرزا، قوی تر شود و از حد شاگردی بگذرد. افزون بر این، با پسر مرحوم میرزا، آقا میرزا علی آقا شیرازی، هم مباحثه بوده است.

آقا میرزا علی آقا شیرازی، پس از میرزای شیرازی، شایستگی مرجعیت داشت، ولی درباره سهم امام شبهه داشت و آن را نمی گرفت و زندگی خودش را هم از راه خمس اداره می کرد، از این نظر نتوانست بر حوزه تسلط پیدا کند. ولی انسان بسیار با شخصیتی بود که آن زمان، آن اوائل، وقتی می خواستند برای عراق پادشاهی تعیین کنند، همه اجماع کردند که وی را به این مقام برگمارند؛ اما او نپذیرفت. طبیعی است که حاج شیخ با این ارتباطی که با میرزا و فرزند وی داشته، اثرپذیری بیش تری از میرزا در سبک و روش ارائه مطلب داشته باشد.

● **حوزه:** دوره اصول حاج شیخ عبدالکریم، چند سال طول می کشیده است؟ موجز بوده، یا گسترده، خلاصه گویی می کرده، یا به شرح مطالب را بیان می کرده است. آیا از بحثهای اصولی چیزی را هم حذف می کرده، یا خیر؟ استاد: حاج شیخ، با بیان خوش، اصول را به گونه موجز بیان می کرده که دُرر ایشان مصداق روشن این قضیه است. رسم ایشان بر خلاصه گویی بوده؛ اما این که چند سال طول می کشیده، دقیق نمی دانم، ولی می گویند: چهار سال به طول می انجامیده است. حالا باز هر سال چند روز تحصیلی بوده، نمی دانم.

از فقهای بزرگ و در رده مرجعیت بود، سرپرستی ایشان را به عهده می گیرد و پس از مدتی تحصیل در حوزه کربلا و بهره گیری از محضر بزرگان آن حوزه، فاضل اردکانی و دیگران، فاضل اردکانی به حاج شیخ می گوید: «با توجه به استعدادی که شما دارید، بهتر می بینم که به حوزه سامرا بروید.»

خود فاضل اردکانی، زمینه حرکت حاج شیخ را به سوی حوزه سامرا آماده می کند. نامه ای برای مرحوم میرزا می فرستد و در آن از استعداد و فضل حاج شیخ، مطالبی می نویسد.

حاج شیخ، هنوز ازدواج نکرده بوده و با مادرشان زندگی می کرده است. از این روی، به همراه مادرش بر مرحوم میرزا وارد می شود. مرحوم میرزا براساس همان نامه فاضل اردکانی و شنیده ها، در هر حال، به حاج شیخ علاقه پیدا می کند و می گوید با مادرشان در این جا زندگی کنید. مادر ایشان از همان بدو ورود، جزو بیت میرزا می شود. به چه عنوان، دقیق نمی دانم. ولی بعدها مورد وثوق خاص ایشان می گردد، به طوری که کلیددار صندوق مخارج بیت میرزا می شود. آقای شبیری و آقا رضی شیرازی، نواده ایشان، پاره ای از کرامات میرزا را از این خانم نقل می کردند.

دیداری که سید جمال الدین اسدآبادی با مرحوم میرزا در سامرا داشته است، گفت و گوی سید با میرزا، چگونگی آمدن سید به منزل میرزا و... واسطه نقل اینها همین خانم

اینان، طلبه‌ها را ضعیف بار می‌آوردند. این از گرفتاری‌هایی است که پس از حاج شیخ، در سال ۲۳-۲۴، کم‌کم دامنگیر حوزه شد. اساتید سطح، نمی‌توانستند، از عهده برآیند و متنهای درسی را به درستی برای طلاب باز کنند و گره از بحثهای مشکل بگشایند. طلبه‌هایی که پیش این اساتید درس می‌خواندند، آمادگی بحث‌های خارج را نداشتند.

این گرفتاری حوزه و ناتوانی اساتید سطح از ارائه درست مطالب و ضعیف بار آمدن طلاب، سبب گردید، مرحوم امام خمینی، مرحوم والد، مرحوم آقای گلپایگانی و... که چندین سال درس خارج می‌گفتند، به پیشنهاد مرحوم آقاشیخ مرتضی حائری بیایند و دوباره سطح شروع کنند و در کنار درس خارج، برای قوی شدن طلاب، یک کتاب سطح را درس بگویند. اکنون هم همین گرفتاری را داریم. شماری از

مرحوم امام خمینی، مرحوم والد، مرحوم آقای گلپایگانی و... که چندین سال درس خارج می‌گفتند، به پیشنهاد مرحوم آقاشیخ مرتضی حائری بیایند و دوباره سطح شروع کنند و در کنار درس خارج، برای قوی شدن طلاب، یک کتاب سطح را درس بگویند. اکنون هم همین گرفتاری را داریم. شماری از اساتید سطح، از ارائه مطلب ناتوان هستند.

اما دوره اصول مرحوم والد ما و مرحوم امام، به طور معمول، هفت سال بیش تر طول نمی‌کشید. اکنون دوره درس اصول، دوازده، سیزده و چهارده سال طول می‌کشد که مقدار زیادی از آن، ناشی از آمادگی نداشتن طلاب است. طلابی که در درسهای خارج شرکت می‌کنند، بیش‌تر، آمادگی خارج را ندارند. اصول را باید در دوره سطح خوب خوانده باشند، هم رسائل و هم کفایه را. چون خوب نخوانده‌اند، استاد ناگزیر است که سابقه هر بحثی را دقیق بازگو کند و زوایای آن را بشکافد، تا نقطه مورد اختلاف برسد و روی آن به بحث بپردازد. ولی در زمانهای گذشته این طور نبوده، طلاب سطح را خوب می‌خواندند، وقتی در درس خارج شرکت می‌جستند، اشاره‌ای به بحث کافی بود که طلبه توجه پیدا کند. طلبه چون، افزون بر خوب خواندن سطح، پیش مطالعه هم می‌کرد، با اشاره استاد، در بحث خارج، خیلی زود می‌رفت سراغ نقطه مورد بحث. به نظر می‌رسد که اگر در بحثی بتوانیم برویم سراغ نقطه مورد اختلاف، شاید بیش‌تر از چهار سال، دوره اصول طول نکشد.

مرحوم والد ما، گاه در درس اصول، به کسی که اشکال می‌کرد و روشن بود که اشکال او از روی آشنا نبودن با اصل بحث است، می‌گفت: کفایه را نفهمیدی. کفایه را خوب نخوانده‌ای، برو کفایه را خوب بخوان. خیلی از آقایان همین را می‌گفتند و از شاگردان گله داشتند و از اساتید سطح ناراحت بودند. می‌گفتند

تا روی آن سبک به دقت مطالعه نشود و رویدادهای آن عصر هم دقیق بررسی نگردد، نمی‌توان تحلیل درستی درباره موضع گیری حاج شیخ عبدالکریم ارائه داد. حاج شیخ در برابر حکومت پهلوی، یک حرکت نامرئی داشت، به گونه‌ای حرکت می‌کرد که مشکل آفرین نباشد. به یقین می‌توان گفت: ایشان برابر وظیفه و تشخیصی که داده، عمل کرده است.

حاج شیخ به طور مستقیم درگیر مسائل سیاسی نمی‌شد و این، بدان معنی نیست که با رفتار دستگاه رضاخانی موافق بود. به نظر من، حاج شیخ در آن برهه، ماندگاری و استواری پایه‌های حوزه علمیه قم را ارجح می‌دانست و نمی‌خواست با درگیری‌های سیاسی وارد شدن در مسائل، از این وظیفه اصلی باز بماند. و از آن طرف در برابر آقای حاج آقا نورالله اصفهانی و دیگر علمایی که در قم اجتماع کرده بودند، نه تنها موضع گیری نکرد که تأییدشان کرد و تا جایی که می‌توانست با آنان همراهی نشان داد.

در برابر رفتار ناشایست رضاخان، در سخت گیری و اهانت به علمای دین، به طور رسمی موضع گیری نکرد؛ اما ناراحتی و خشم خود را نشان داد. شاید بشود گفت، چگونگی برخورد با قضیه شهید مدرس و رفتار نادرست و ناشایست رضاخان با آن شهید، همان گونه بود که در جریان حاج

حاج شیخ به طور مستقیم درگیر مسائل سیاسی نمی‌شد و این، بدان معنی نیست که با رفتار دستگاه رضاخانی موافق بود. به نظر من، حاج شیخ در آن برهه، ماندگاری و استواری پایه‌های حوزه علمیه قم را ارجح می‌دانست و نمی‌خواست با درگیری‌های سیاسی وارد شدن در مسائل، از این وظیفه اصلی باز بماند.

اساتید سطح، از ارائه مطلب ناتوان هستند. پاره‌ای از قسمت‌ها را درست درک نمی‌کنند. کتاب را آن گونه که باید نفهمیده‌اند!

● **حوزه:** در موضع گیری‌های سیاسی آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری ابهامهایی وجود دارد و پاسخ‌هایی هم که ارائه شده از سوی شماری از اهل تاریخ قانع کننده نیست. از جمله در برخورد با حکومت پهلوی، در برخورد با برخی رویدادها مثل: نهضت و حرکت علمای اصفهان و دیگر شهرها به رهبری حاج آقا نورالله اصفهانی علیه رضاخان، حرکت قهرمانانه مدرس علیه رضاخان که به تبعید و شهادت ایشان انجامید، مضروب و تبعید شدن حاج شیخ محمد تقی بافقی و... از حضرت عالی می‌خواهیم که دیدگاه خود را درباره موضع گیری‌های حاج شیخ بفرمایید. ● **استاد:** این که بین ایشان و حکومت چه رابطه‌ای بوده، اطلاع ندارم، ولی به نظر من، باید روی سبک ایشان در برخورد با مسائل سیاسی، دقت شود، زیرا سبک خاصی بود.

اراکي دارد که در یکی از شماره های مجله حکومت اسلامی دیدم: «ولایت فقیه در اخبار، لیس منه عین ولا اثر» ایشان در حدّ امور حسیه قبول داشت. در همان حدّی که شیخ انصاری در مکاسب پذیرفته است.

البته باید یادآور شوم که: پایه حکومت ما امروز، بر ولایت فقیه استوار است و باید در نگهداری آن کوشا باشیم. فقیه عادل، که از نظر نظری و علمی در ولایت فقیه خدشه می‌کند، دلیل بر آن نیست که با حکومت اسلامی، که بر پایه ولایت فقیه استوار است، به مخالفت برخیزد. چه بسا مخالفت با این حکومت را حرام بداند. این حکومت، حکومت دینی و مذهبی است و مخالفت با آن، مخالفت با دین و مذهب است. این دو، به هیچ روی، منافاتی با هم ندارد. اما آن چه مهم است، باید از تصرف

در اندیشه ها پرهیز کنیم، تلاش نکنیم آن که مخالف است از نظر علمی و نظری و در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده که اخبار به این امر دلالت نمی‌کند، او را موافق جلوه بدهیم.

در مجله حکومت اسلامی در مقاله ای دیدم که نویسنده ای روی این نکته پای می‌فشارد و اصرار دارد که فقها، از آغاز تاکنون، عملاً ولایت فقیه را

شیخ محمدتقی بافقی، از خود بروز داد. جرم روشن بود. زشتی و پلیدی رفتار رضاخان بر کسی پوشیده نبود. اما حاج شیخ، برخورد نکرد، به رویارویی برخاست؛ اما خشمگین بود. آن را جرم می‌دانست. این استنباط من است و اطلاعی از جنبه تاریخی آن ندارم.

● **حوزه:** از نظریه های بسیار مهم در فقه شیعه، مسأله ولایت فقیه است که بسیاری از فقهای شیعه آن را به گونه محدود، یا گسترده پذیرفته و دلیل های عقلی و نقلی خود را ارائه داده اند. تا این که این نظریه در زمان ما، به گونه گسترده از سوی امام خمینی مطرح شد و شالوده نظام جمهوری اسلامی گردید. حاج شیخ عبدالکریم، در این باب چه نظری داشت.

● **استاد:** از تقریری که از مرحوم حاج شیخ، به قلم مرحوم آقای اراکی وجود دارد، برمی آید که حاج شیخ به ولایت فقیه، قائل نبوده است. این، آن چیزی است که مشهور است. این بحث، در کتاب تجارت آقای اراکی، آمده، اما در هنگام چاپ، آقای استادی این بخش را برداشته است. من این بخش حذف شده را بعدها از آقای مصلحی، فرزند آقای اراکی، گرفتم و مطالعه کردم. تعبیری هم خود آقای

پایه حکومت ما امروز، بر ولایت فقیه استوار است و باید در نگهداری آن کوشا باشیم. فقیه عادل، که از نظر نظری و علمی در ولایت فقیه خدشه می‌کند، دلیل بر آن نیست که با حکومت اسلامی، که بر پایه ولایت فقیه استوار است، به مخالفت برخیزد. چه بسا مخالفت با این حکومت را حرام بداند. این حکومت، حکومت دینی و مذهبی است و مخالفت با آن، مخالفت با دین و مذهب است.

قبول داشته‌اند، گرچه از نگاه نظری و علمی مناقشه‌هایی داشته و دارند. سپس چند نفر را نام می‌برد، تا می‌رسد به آقای اراکی و پس از نقل عبارتی از ایشان می‌نویسد: آقای اراکی، عملاً ولایت فقیه را قبول داشت و اگر قبول نمی‌داشت، مرجعیت عالیه شیعه را قبول نمی‌کرد و به گرفتن سهم امام نمی‌پرداخت! درباره آقای خویی و حکیم هم، همین حرف را می‌گوید و نتیجه می‌گیرد این گونه مرجعیت گسترده و همه جانبه علمی و سیاسی که آقایان داشتند، جز براساس ولایت فقیه، توجیهی ندارد! این قضایا به هم ربطی ندارد، این جور بحث کردن، تصرف در دیدگاه‌ها و مسائل علمی است.

● **حوزه:** مرحوم آیت الله بروجردی، به هنگام ساخت مسجد اعظم، ناگزیر دستور می‌دهد حیاطی را که وضوخانه آستانه و در کنار آن بقعه‌هایی بوده و در این بقعه‌ها، قبرهایی وجود داشته خراب کنند و جزو صحن مسجد اعظم قرار دهند. البته اصل قبرها را از بین نمی‌برند. وقتی این کار انجام می‌شود، کسی به ایشان اعتراض می‌کند: حیاط مربوط به آستانه است و بقعه‌ها مربوط به دیگران، شما به چه مجوزی، آن‌ها را تصرف کردید؟ ایشان لبخندی می‌زند و می‌گوید: «معلوم می‌شود این آقا هنوز ولایت فقیه، درست برایش جا نیفتاده است.»

شبیبه این کار در دوران حاج شیخ عبدالکریم، در مدرسه فیضیه انجام می‌گیرد. حاج شیخ، پس از آن که حوزه

قم را بنیان می‌گذارد، به بازسازی مدارس قم می‌پردازد، از جمله مدرسه دارالشفاء و مدرسه فیضیه را به شکل بسیار آبرومندی درمی‌آورد و طبقه دومی برای آن دو مدرسه می‌سازد و با فضای باز جلو حجره‌ها و ساخت کتابخانه روی مدرس و... گویا کسانی به حاج شیخ خرده می‌گیرند که در این بازسازی کارهایی خلاف نظر واقف انجام گرفته، یا می‌گیرد و... اکنون برای ما روشن نیست که آیا پاسخ ایشان، همان پاسخ آقای بروجردی به خرده‌گیران است و یا پاسخ دیگری می‌دهد.

● **استاد:** بازسازی ملک وقف و افزون بر آن و گسترش آن، تبدیل به احسن است و به هیچ وجه خلاف نظر واقف نیست و هیچ فقیهی، در هیچ موردی مانع آن نمی‌شود. کسانی که اشکال کرده‌اند به بازسازی مدرسه فیضیه، شاید نظرشان افزودن طبقه دوم بوده است (البته من اطلاعی ندارم) و حاج شیخ هم موضوعاً تشکیک کرده است که از کجا می‌گویید این کار خلاف نظر واقف است. این، افزودن به ملک وقف است. تبدیل به احسن است. چیزی هم خراب نشده است. مثل این می‌ماند که کسی مسجدی را ساخته به مساحت ۲۰۰ متر و دیگری آمده ۲۰۰ متر دیگر بر آن افزوده است. آیا کسی گمان می‌برد که این مانعی داشته باشد. این گونه کارها ربطی به مسأله ولایت فقیه ندارد. بله، مگر کسی بخواهد به

خود ولایتی قائل نباشد، حکم نمی‌دهد. فضلا و طلاب و مؤمنان، چون آن را حکم می‌دانسته‌اند، پیروی کرده و در برابر این جریان، برای حفظ حوزه و آن چه مورد نظر حاج شیخ عبدالکریم بوده، از هر نوع حرکتی خودداری ورزیده‌اند.

● **استاد:** از بیانیه ایشان درباره جریان مرحوم بافقی خبر نداشتم. ولی قضیه حکم، لازمه ولایت فقیه نیست. فقیه، گاهی موضوعی را تشخیص می‌دهد و حکم می‌دهد. مانند رؤیت هلال. حکم به این که امروز، اول ماه هست، یا نیست. این قضیه از قدیم بین فقها مرسوم بوده است، چه آنان که نظریه ولایت فقیه را پذیرفته‌اند و چه آنان که نپذیرفته‌اند. در بعضی از موضوعات، مجتهد عادل، وقتی موضوعی را تشخیص داد، می‌تواند براساس آن حکم کند. یعنی حلال و حرام، فی نفسه، رفته روی یک عنوانی و آن عنوان را مجتهد تشخیص می‌دهد و تطبیق بر مصداق می‌کند و می‌گوید: این از مصداق آن است. در مثل فرض کنید: عنوان مضرّ، یا آن چه خلاف مصلحت جامعه اسلامی باشد، حرام است. اینها، چون مکلف خاصی ندارد، فقیه تشخیص می‌دهد که این جا موضوع اش چنین است، سپس حکم می‌کند. پس این، مصداق آن حکم است.

شما خون را می‌بینید، می‌گویید: نجس است. خمر را می‌بینید، می‌گویید: نجس است. هر مکلفی اینها را تشخیص می‌دهد. در جاهایی که مکلف خاصی ندارد، اینها را فقیه تشخیص می‌دهد و حکم می‌کند؛

طور کلی بنایی را بردارد، خراب کند، آن جا مسأله دیگری است که بسیار مشکل دارد، مگر این که اضطراری در بین باشد و...

● **حوزه:** آیا حضرت عالی اطلاعی دارید از این که نظر حاج شیخ در خراب کردن قبرهای جلوی فیضیه و اطراف حرم، چه بوده، آیا مخالف بوده و یا تأیید کرده است؟

● **استاد:** از این جریان اطلاعی ندارم! آن چه می‌دانم و شنیده‌ام این است که پهلوی این کار را کرده و سر و صدای زیادی هم شده است و علما هم، به طور طبیعی در برابر این کار، نمی‌توانسته‌اند، چیزی بگویند و کاری نکنند. البته اول قرار بوده قبرها دست نخورند، زیر و رو نشوند، همین طور در زیرزمین بمانند، ولی خوب، کاری که نباید می‌کردند، کردند. قبرهای بسیاری از بزرگان، فقیهان و محدثان جلوی حرم و جلوی فیضیه، تا بازار بوده است. حتی شنیده‌ام، حاج شیخ ابوالقاسم قمی، که آدم بسیار مقدسی بوده، وقتی از در مسجد امام، یعنی از بازار کهنه وارد می‌شد، کفشش را درمی‌آورد و به احترام قبر بزرگان، فقیهان و محدثان، پا برهنه به سوی حرم حرکت می‌کرد.

● **حوزه:** در پاره ای از مقاله‌ها، بیانیه‌ای را که حاج شیخ عبدالکریم پس از دستگیری شیخ محمدتقی بافقی صادر کرده و در آن، هرگونه سخن و گفت و گو را درباره این جریان، خلاف شرع دانسته بود، قرینه و نشانه بر عقیده مندی ایشان به ولایت فقیه گرفته و گفته‌اند: این حکم است و تا کسی برای

یعنی تطبیق با آن می‌کند. این، ملازم با ولایت فقیه نیست.

یا در اجرای حدود، که بین آقایان فقها، اختلاف است. ولی بین آن نسبت به ولایت فقیه، عموم و خصوص من وجه است. ممکن است کسی ولایت فقیه را قبول داشته باشد، اجرای حدود را به عنوان مستثنی، بگوید نیست. ممکن است فقیهی، ولایت فقیه را قبول نداشته باشد، با این حال، بگوید این واجب است و... این هیچ ملازمه‌ای با ولایت فقیه ندارد.

حالا در آن جریان هم، شاید این طور باشد. نمی‌دانم. بیانیه را ندیده‌ام که آیا عمومی است و یا خطاب حاج شیخ، تنها به طلاب است. اگر بیانیه خطاب به طلاب باشد، ممکن است ناشی از یک نوع ریاست بر حوزه و شؤن اداره حوزه باشد، نه به عنوان ولایت فقیه. به هر حال، ملازم با ولایت فقیه نیست.

● **حوزه:** جزوه ای وجود دارد در بردارنده یک سری استفتاء از محضر حاج شیخ عبدالکریم. از جمله از ایشان پرسیده شده که امور حسبیه چیست؟ ایشان در پاسخ می‌گوید: هر امری که شارع بر ترک آن راضی نباشد. عام است. غیب و قصر از مصداق‌های عام آن است. مصداق‌های بسیار دیگر هم می‌تواند داشته باشد.

● **استاد:** اکنون قائلین به امور حسبیه را جزو کسانی می‌دانند که ولایت فقیه را قبول ندارند. گاهی هم عکس آن را

می‌گویند. در این حدّ قبول دارند. این حدّ را همه فقها قبول دارند. اگر کسی بگوید: حکومت، یکی از امور به زمین مانده است که شارع به ترک آن راضی نیست، درست است. آن وقت می‌آید جزو اختیارات فقیه. ولایت فقیه از باب امور حسبیه. با این حال، باید توجه داشت آثار این ولایت فقیه از باب امور حسبیه، با ولایت فقیهی که به نصوص ثابت شود و یا با ولایت فقیهی که با دلیل‌های عقلی و مانند آن ثابت شود، در تنگناها و موارد مختلفی، فرق می‌کند، هم از نظر منشأ و هم از نظر آثار و احکام آن.

● **حوزه:** شنیده می‌شود که کتاب اصولی حاج شیخ عبدالکریم، در بین معاصران وی، بازتاب خوبی داشته است و از این اثر در بحثها استفاده می‌شده و یا آقایان اساتید و صاحب نظر، بحث‌های خود را ناظر بر این اثر ارائه می‌داده‌اند. در مثل آقا ضیاء در مقالات الاصول، به دیدگاه‌های حاج شیخ و این کتاب نظر دارد و از حاج شیخ به بزرگی یاد می‌کند.

● **استاد:** آن چه من شنیده‌ام از قول حاج آقا موسی است که از قول کسی نقل می‌کرد: «مرحوم میرزای نائینی از نجف به کربلا می‌رود و بر حاج شیخ وارد می‌شود، در اتاقی که میرزای نائینی نشسته بوده، لب طاقچه کتابی قرار داشته است. حس کنجکاو ایشان را وا می‌دارد که ببیند چه کتابی است. حرکت می‌کند کتاب را



موضوعی - نقل می‌کنند که این دو بزرگوار، با هم مباحثه کرده‌اند. حال مباحثه فقط تصادفی در یک، یا چند مسأله بوده یا مدتی استمرار داشت است؟ نمی‌دانم. به هر حال، کتاب دُرر، چاپ نشده بود و در اختیار همه نبوده است.

در آن زمان این ویژگی در حوزه‌ها و محافل درسی و بین علما، وجود داشته که دیدگاه‌های استادان و مدرسان بزرگ، از این حوزه درسی به آن حوزه درسی، به وسیله شاگردان فاضل و باهوش و اهل دقت، راه می‌یافته و استاد، بحث خود را ناظر بر دیدگاه استاد و مدرس معاصر خود، ارائه می‌داده است.

دوران آقایان: نائینی، آقا سید ابوالحسن، آقا ضیاء و حاج شیخ، دوران شکوفایی فقه و اصول بوده است. دو حوزه نجف و قم، در کنار هم، در راه بالندگی فقه و اصول، تلاش می‌کرده‌اند. در این دوران گرم و پرشور، که حوزه‌های درسی آقایان، از شاگردان فاضل و پرشور و نشاطی برخوردار بوده، تضارب افکار و آرا، به بهترین وجه انجام می‌گرفته و همفکری‌های خوبی وجود داشته است. از باب مثال، درس آقا ضیاء و آقای نائینی، مناظر به یکدیگر بوده است. درسها جدا بوده و اینان از یکدیگر نوشته و اثری در دست نداشتند، ولی وقتی شما به تقریرها نگاه کنید، می‌بینید، نظر به دیدگاه یکدیگر داشته‌اند. همیشه مترصد بودند که به وسیله شاگردان مشترک

دوران آقایان: نائینی، آقا سید ابوالحسن، آقا ضیاء و حاج شیخ، دوران شکوفایی فقه و اصول بوده است. دو حوزه نجف و قم، در کنار هم، در راه بالندگی فقه و اصول، تلاش می‌کرده‌اند. در این دوران گرم و پرشور، که حوزه‌های درسی آقایان، از شاگردان فاضل و پرشور و نشاطی برخوردار بوده، تضارب افکار و آرا، به بهترین وجه انجام می‌گرفته و همفکری‌های خوبی وجود داشته است.

برمی‌دارد، ورق می‌زند می‌بیند، کتاب خطی است، به قلم حاج شیخ و موضوع، اصول. آقای نائینی کتاب را از حاج شیخ به امانت می‌گیرد و به کسی می‌دهد تا از روی آن نسخه ای برای ایشان بردارد.» اما درباره آقا ضیاء و استفاده ایشان چیزی نشنیده‌ام. البته بعید نیست. چون میرزای نائینی، آقا ضیاء و حاج شیخ، معاصر بودند. از آن جا که نوشته حاج شیخ را میرزای نائینی در اختیار داشته، چه بسا در درس مطرح می‌کرده و شاگردان ایشان، دیدگاه‌های حاج شیخ را برای آقا ضیاء از قول آقای نائینی، بازگو می‌کرده‌اند و او هم در درس، به حدّ نقل قول شفاهی، مطلب را بیان می‌کرده است. یا این که از راه‌های دیگر، از دیدگاه‌های حاج شیخ آگاه شده است و در بعضی از مسائل اصولی - مثل استصحاب تعلیقی

برآوری و خبرش را به من بدهی، تا من بتوانم شام بخورم و گرنه نمی‌توانم شام بخورم.»

از این دست کارها و رفتارهای مهربانانه زیاد است که نمود ندارد. اما کارهایی که نمود یافته و شاید خیلی‌ها بدانند و در جایی هم ثبت شده باشد، همان کارها و خدمات عمومی است که در قم، ایشان انجام داده است:

۱. خدمت به سیل‌زدگان: سیل قم که بسیار ویرانی به بار آورد و بسیاری از مردم را بی‌خانمان ساخت، به همت، پشتکار، تلاش و دلسوزی‌های فراوان و به کمک مردم قم و شهرستان‌ها، مردم سیل‌زده را ابتدا اسکان موقت و سپس با ساخت قلعه مبارک آباد، آنان را اسکان دائم داد، به هر کدام خانه‌ای، با تمام اثاثیه مورد نیاز و بسیار آبرومندانه.

۲. ساخت بیمارستان: در آن زمان، در قم بیمارستان وجود نداشت. در تهران بیمارستان قدیمی وجود داشت. ایشان در گام اول، در کوچه حرم، خانه‌ای را اجاره می‌کند (اکنون آن خانه خراب شده و جزو بنای جدید حرم گردیده است) و آن جا را به عنوان بیمارستان قرار می‌دهد و وقتی که آن قلعه ساخته شد، بیمارستان به آن جا منتقل گردید و جای وسیع‌تری برای تخت و تشکیلات بیمارستانی اختصاص یافت. بعدها وقتی حاج شیخ وصی آقای سهام الدوله شد، از محل وصایت، که

شان، از دیدگاه‌های هم آگاه شوند. این گونه تضارب آرا زیاد بود. و همین، سبب پیشرفت و شکوفایی فقه و اصول شد و نکته‌های تازه‌ای را وارد بحث‌های فقه و اصول کرد.

● **حوزه:** حاج شیخ عبدالکریم، افزون بر کارهای علمی، کارنامه درخشانی از خود در رسیدگی به بینوایان، مستضعفان و درماندگان و امور شهری و... به یادگار است. آنچه در این مورد می‌دانید را برای ثبت در تاریخ بیان بفرمایید.

● **استاد:** حاج شیخ به مستضعفان و نیازمندان توجه خاصی داشته است. شاید آن چه را انجام داده، که خیلی زیاد بوده، آن گونه که باید نمود نیافته باشد و کم اند کسانی که به تمام آن‌ها آگاهی دارند، چون گمان می‌کنم، جایی ثبت و ضبط نشده است. نمونه‌هایی وجود دارد که نشان دهنده رأفت، رحمت و عاطفه بسیار بالای ایشان است و احساس وظیفه شرعی. نقل می‌کردند:

«شبی، از شب‌های زمستان، شام ایشان را آوردند و گذاشتند روی کرسی. در همین هنگام، دم در خانمی آمد و گفت: شوهرم مریض است و برای من ممکن نیست که او را پیش پزشک ببرم. توان مالی ندارم. مرحوم حاج شیخ رو می‌کند به کربلایی علی شاه و می‌گوید: من به شام دست نمی‌زنم، تا شوهر این زن را ببری پیش دکتر، دواهای او را بگیری و نیازهایش را

حقوقی را که از دادگستری در مدت خدمت گرفته بوده، نمی‌خواسته است تصرف کند و علاقه‌مند بوده در راه خیری به مصرف برساند که به توصیه حاج شیخ، بیمارستان فاطمی را در کنار بیمارستان سهامیه ساخت. این بیمارستان، پس از انقلاب خراب شد و در مسیر خیابان قرار گرفت.

ثلث مال ایشان بود، بیمارستان سهامیه را بنا کرد که نسبت به زمان خودش، بیمارستان بسیار مرتبی بود و همه امکانات بیمارستانی را داشت. در همان زمان آقای سید محمد فاطمی، از علمای قدیمی قم که به تهران رفته بود و در دادگستری خدمت می‌کرد و از بنیان‌گذاران دادگستری به شمار می‌آمد و گویا از نویسندگان قانون مدنی. ایشان گویا

